معرفت ادیان ـــــــــــــــــــــــ سال هفتم، شماره دوم، پیاپی ۲۶، بهار ۱۳۹۵، ص ۱۰۱ ـ ۱۲۴

نقد و بررسی قرائت فمینیستی از الهیات مسیحی

سیدعلی حسینی/ استادیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی‌ؒ seyedAli۵@Gmail.com

دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۷ ـ **پذیرش:** ۱۳۹۵/۳/۱۸

چکیده

الهیات فمینیستی، شاخه‌ای از الهیات مسیحی است که در واکنش به برخورد تبعیض‌آمیز الهیات سنتی مسیحی، نسبت به زنان شکل گرفته و با ارائه قرائت فمینیستی از الهیات مسیحی، تغییرات اساسی در آن ایجاد کرده است. این مقاله با روش توصیفی ـ تحلیلی، علاوه بر بیان تاریخچه، عوامل شکل‌گیری و ویژگی‌های الهیات فمینیستی، به تبیین آموزه‌های اصلی مسیحیت بر اساس این مکتب الهیاتی می‌پردازد. یافته‌ها حکایت از آن دارد که الهیات فمینیستی، به علت تأثیرپذیری شدید از جنبش فمینیستی و اقتضائات عصر جدید، به مسیری سوق یافت که هیچ‌گاه پیشگامان الهیات فمینیستی، تصوری از آن نداشته و شاید هم راضی به آن نبوده‌اند.

کلیدواژه‌ها: الهیات، فمینیست، الهیات فمینیست، جنبش فمینیستی، آموزهای فمینیستی.

مقدمه

از اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی، نظر برخی متألهان مسیحی به علل گوناگون، معطوف به ستم‌دیدگان و محرومان اجتماعی جامعه شد. از دیدگاه این متألهان، مسئله ستم اجتماعی، در مقایسه با نقدی که خداناباوری عقلانی مطرح کرده بود، نقدی عمیق‌تر را پیش‌روی ایمان مسیحی قرار داد. در این زمینه، در تلاش‌های متنوعی که در واکنش به ستم‌های اجتماعی موجود به عمل آمد، موضوع رهایی مطرح گردید. به دنبال آن، عنوان کلی «الهیات رهایی‌بخش» مطرح شد. یکی از مهم‌ترین شاخه‌های الهیات رهایی‌بخش، الهیات فمینیستی است.

الهیات فمینیستی، شاخه‌ای از الهیات مسیحی است که در قرن بیستم، در واکنش به برخورد تبعیض‌آمیز کلیسا و الهیات مسیحی نسبت به زنان شکل گرفته است.

در رابطه با الهیات فمینیستی در آثار فارسی، کار عمده و خاصی با همین عنوان صورت نگرفته است؛ بجز مقاله‌ای در کتاب *فمینیسم و دانش‌های فمینیستی*، که ترجمه مجموعه مقالات در زمینه فمینیسم است. این مقاله نیز به صورت بسیار مختصر به بعضی از عناصر الهیات فمینیستی پرداخته است. با توجه به ماهیت تهاجمی جنبش فمینیستی و داعیه‌داری صدور آن به کشورهای جهان سوم، به‌ویژه کشورهای اسلامی و الگوبرداری و تأثیرپذیری جریان‌های فمینیستی وطنی از جنبش‌های فمینیستی غربی، آگاهی از الهیات فمینیستی و نقدهای وارده بر آن، کمک شایانی برای رفع توهمات و القائات این جریان‌ها خواهد بود.

تعریف الهیات فمینیستی

تعریف الهیات فمینیستی، همانند سایر موضوعات و مسائل علمی دچار مشکل است. علاوه بر اینکه، تفاوت‌های فراوانی بین متألهان فمینیست مسیحی وجود دارد که ارائه تعریف جامع و کامل از آن را با مشکل مضاعف روبه‌رو کرده است. با این حال، می‌توان گفت: مکتب الهیات فمینیستی، مکتبی است که سعی دارد به شکلی پسندیده، شهادت مسیحی در مورد ایمان را از چشم‌انداز زنان، که گروهی تحت ستم هستند، تبیین کند(گرانز، ۱۹۹۲، ص ۲۲۶).

در این زمینه، می‌توان چند موضوع را برشمرد که علی‌رغم اختلافات فراوان میان متألهان این مکتب، آنها را به هم پیوند می‌دهد:

۱. الهیات سنتی، الهیاتی مردسالارانه است؛ بدین معنا که توسط مردان و برای مردان پدید آمده است.

۲. الهیات سنتی مسیحی، زنان را نادیده می‌گیرد یا تصویری مسخ‌شده از آنها و تجربه‌شان به دست می‌دهد.
۳. ماهیت مردسالارانه الهیات، پیامدهای زیان‌باری برای زنان داشته است (همان).
٤. زنان نیز باید بکوشند تا متأله شوند و همدوش مردان در زمینه الهیات فعالیت کنند.
۵. تجربه زنان به گونه‌ای که فمینیست‌ها تعریف می‌کنند، باید سرچشمه و هنجار غایی برای هر نظام الهیاتی مسیحی در عصر حاضر باشد(هاک، ۱۹۹۵، ص ۵۲و ۷۸).

تاریخچه الهیات فمینیستی

اگر بخواهیم به‌درستی الهیات فمینیستی را کالبدشکافی کنیم، باید سابقه آن را در جنبش زنان و جنبش فمینیستی در غرب رصد کرد. درحقیقت، الهیات فمینیستی برآمده از جنبش فمینیستی است(پرس، ۱۹۹۵، ص ۲۲۰).

جنبش فمینیستی

واژه فمینیسم، با اندکی تغییر در تلفظ، در زبانهای انگلیسی، فرانسوی و آلمانی به یک معنا به کار می‌رود و از ریشه Feminine که معادل Feminin در فرانسوی و آلمانی می باشد، اخذ شده است. کلمه Feminin به معنای زن یا جنس مؤنث است که خود از ریشه لاتینی Femina گرفته شده است.

در تعریف جنبش فمینیستی یا همان فمینیسم باید گفت: «فمینیسم» یک مفهوم واحد نیست، بلکه مجموعه‌ای از عقاید، و کنش‌هایی متفاوت چندوجهی است. ازاین‌رو، فمینیسم شامل طیف وسیعی از نگرش‌های ایدئولوژی و سیاسی است. به همین دلیل، ارائهٔ مجموعه‌ایی از آراء و عقائد، که برای تمامی نظریه‌های فمینیستی محوری باشند ـ که گاه به شدت ضد هم هستند ـ دشوار می‌باشد. شاید در یک نگاه بسیار کلی، در تعریف فمینیسم بتوان گفت: تلاشی است در جهت رفع موقعیت فرودست زنان در جامعه و رفع تبعیضی که زنان به دلیل جنس خود با آن روبه‌رو بودند(جین فریدمن، ۱۳۸۱، ص ۵؛ جین منسبریج و سوزان مولر اوکین، ۱۳۸۷، ص ۹ـ۱۰؛ لگنهاوسن، ۱۳۸۳، ص ۹۶).

در زمینه مناسبات مرد و زن در مسیحیت، دو دیدگاه فرودستی و تعادل وجود دارد: تعارض بین این دو دیدگاه، که یکی تعادل مرد و زن را به‌عنوان انسان تصدیق می‌کند و دیگری زنان را به لحاظ اجتماعی و حتی هستی‌شناختی نسبت به مردان تابع و فرودست معرفی می‌کند، ریشه در کل تاریخ مسیحیت دارد.

اساس الهیات قائل به فرودستی، به اندیشه ریاست و برتری مردان در نظام آفرینش بازمی‌گردد. این اندیشه، اساساً نظام اجتماعی پدرسالار را با نظام طبیعی یا نظام الهی آفرینش یکی می‌داند. بنابراین، برتری مذکّر، ذاتی اشیاء است و اراده خداوند نیز بدان تعلق گرفته است. هرگونه تلاشی برای واژگونی

این نظام، خواه با اعطای استقلال به زنان، یا دادن حقوق مساوی به آنان، طغیان و شورش علیه خدا محسوب گشته، آشوب‌های اجتماعی و اخلاقی را در اجتماع انسانی به دنبال خواهد آورد. این اندیشه که برتری، ذاتی نظام خلقت است، معمولاً این فرض مضمر یا مصرّح را با خود دارد که خدا مذکر است، یا لااقل با نمادهای ناظر به سلطه پدرسالارانه به نحو مناسب نشان داده می‌شود. بنابراین، نمادهای زنانه، به‌هیچ‌وجه نمی‌توانند به‌عنوان تصاویر معادل برای خدا لحاظ گردند. اقتدار پدرانه، به‌عنوان نیروی واجد قدرت و حکومت بر دیگران، بیانگر ذات و ماهیت خداست.

چنین دیدگاهی، اقتدار مطلق مردان را به‌عنوان شوهران و پدران، بر زنان به‌مثابه همسران و فرزندان ایجاب می‌کند. در این صورت، ارتباط مناسب بین زن و مرد، ارتباطی از نوع فرمان و اطاعت است. زنان نباید در اندیشه‌ها و رفتارهای خود، به گونه‌ای مستقل عمل کنند، بلکه اساساً باید تابع مرد باشند. اوامر مردان را اطاعت کنند، و واسطه آنها در آوردن فرزندان و بردگان یا نوکران باشند. حتی زمانی که مرد، قدرت خود را به نحو طغیانگر، دل‌بخواهی یا مجرمانه اعمال می‌کند، سرپیچی و زندگی مستقل برای زن، موجه قلمداد نمی‌شود، بلکه با سکوت و تحمل رنج سپاس‌آمیز، به نظام اجتماعی خدمت کرده، از خدا اطاعت کند و تلاش کند تا با اجابت و پیروی شایسته، شوهر را به وضعیت بهتر رهنمون نماید.

فرودست بود زن صرفاً مربوط به منزلت اجتماعی وی نیست، بلکه مربوط به فرودستی واقعی وی است. زن از تمامی جنبه‌ها، نسبت به مرد، کمتر دارای توانایی زندگی مستقل است. علاوه بر این، به جهت فرودست بودن، اگر مستقل عمل کند، گناهکار است. بنابراین، یک موضوع اصلی در الهیات، قائل به فرودستی، این است که زن قربانی منشأ گناه است. زن با مستقل عمل کردن، موجب هبوط بشریت شد.

هرچند الهیات قائل به فرودستی در تاریخ مسیحیت، دیدگاه حاکم و رسمی بوده است، اما هرگز تنها دیدگاه در مسیحیت نبوده است. الهیات قائل به تعادل، به برابری مرد و زن معتقد است. این دیدگاه، داستان خلقت از سفر پیدایش(۱:۲۷) را که بنا بر آن، مرد و زن طبق صورت خدا آفریده شدند را به‌عنوان اصل هنجارین، برای دیدگاه خود درباره مناسبت مرد و زن اتخاذ می‌کند. هم مرد و هم زن، به‌عنوان انسان، به طور مساوی از صورت خدا بهره‌مندند. هر دو بر مخلوقاتِ پست‌تر، حاکمیت دارند. هیچ‌یک بر دیگری سیطره ندارند. آنها در مقابل خدا، همانند دو رقیب هستند و کارگزار خلقت محسوب می‌شوند (رزماری رادفورد رویتر، ۱۳۸۲).

الهیات قائل به تعادل در تاریخ مسیحیت، در نهضت‌های کوچک نیز مطرح بوده است. براین‌اساس،

جریان فمینیسم درصدد رفع موقعیت فرودست زنان در جامعه و رفع تبعیضی بود که زنان به دلیل جنس خود با آن مواجهه بودند.

آغاز جنبش فمینیستی

دیدگاه‌های مختلفی پیرامون آغاز جنبش فمینیستی مطرح است: عده‌ای هر نوشته‌ای را که در تاریخ در زمینه حقوق زنان نوشته شده، در شمار فعالیت‌های فمینیستی به حساب می‌آورند. اما شایسته نیست که آن نظرات را جزو دیدگاه‌های فمینیستی به‌حساب آورد؛ زیرا آن آثار به رویداد و جنبشی واحد و مشخص منتهی نشده است.

در جهان غرب، تاریخ فمینیسم با آثاری که در اعتراض به موقعیت زنان منتشر شده‌اند، مشخص می‌شود. به استثنای چند مورد، چنین آثاری نخستین بار در دهه ۱۶۳۰ میلادی منتشر شدند و به‌عنوان یک جریان باریک و مستمر، تا ۱۵۰ سال بعد همچنان ادامه داشت. اما از سال ۱۷۸۰م تاکنون، نوشته‌های فمینیستی، بیش از پیش، به صورت یک کوشش مهم دسته‌جمعی درآمده است. تعداد مشارکت‌کنندگان در این جریان و پهنه انتقادهای آنان روزبه‌روز گسترده‌تر شده است (ریترز، ۱۳۷٤، ص ٤٦٤).

در اواخر قرن هجدهم، جریانی از بحث‌های فلسفی با هدف آزادی زنان به تدریج قوت گرفت. در ادامه، و در اواخر قرن نوزدهم واژه «فمینیسم» پدید آمد. پس از آن، در خلال دهه ۱۸۹۰م در فرانسه رواج یافت و به سرعت در اروپا و سپس در آمریکا فراگیر شد. پس، عنوان «فمینیست»، از یک رشته مبارزات گوناگونی به وجود آمد که برای آزادی زن در سراسر قرن نوزدهم صورت گرفت و در بسیاری موارد، با مبارزاتی برای کسب حق رأی، دسترسی به تحصیل و اشتغال، دستیابی زنان متأهل به حق مالکیت و حضانت فرزندان و لغو قوانین مربوط به فاحشگی زنان، که معیار دوگانه‌ای را در نظر می‌گرفت، همراه بود. همه این نهضت‌ها، در باب طبیعت زنان و توانایی‌های آنان و ویژگی ستمدیدگی ایشان، استدلال‌هایی را مطرح و به صراحت و یا تلویحاً تصویرهایی از بهبود وضع زنان ارائه می‌کردند(سوزان جیمز، ۱۳۸۲، ص ۸۲؛ اندرو وینست، ۱۳۷۸، ص ۲٤۸ـ۲٤۹).

جنبش فمینیستی سه موج اصلی را پشت‌سر گذاشته است. هریک از این سه موج، دارای خصوصیاتی است.

موج اول فمینیسم، از اواسط قرن نوزدهم میلادی آغاز و تا دهه ۱۹۳۰ میلادی ادامه پیدا کرد (همان،

ص۹۲). فمینیسم در این مرحله، به «جنبش حق رأی» معروف شد؛ زیرا هدف آن در این مرحله، کسب حقوق مساوی برای زنان، به‌ویژه حق رأی بوده است(فریدمن، ۱۳۸۱، ص ۹ـ۱۰).

موج دوم فمینیسم، همراه با مدتی فترت، به فعالیت‌هایی که در اواخر دهه ٦۰ و دهه ۷۰ قرن بیستم صورت گرفته است، اطلاق می‌گردد(جین فریدمن، ۱۳۸۱، ص ۱۰؛ جورج ریترز، ۱۳۷٤، ص ۱۰۱ـ۱۰۲). آنچه موج دوم را از موج اول فمینیسم متمایز می‌کند، تأکید بر نقد فرهنگی و نظریه‌های فرهنگی است. در این مورد، تمام جنبه‌های شناختی و نمادین، از جمله زبان، برداشت‌ها و آگاهی‌های عمومی، فلسفه، هنر، علم، رفتارهای اجتماعی و حتی نوع پوشش و مسائل خانواده، نقادی شد. تمامی این حوزه‌ها عرصه مبارزه فمینیستی قلمداد گردید(فریدمن، ۱۳۸۱، ص ۱۰؛ جیمز، ۱۳۸۲، ص ۹٦ـ۹۷؛ هی وود، ۱۳۷۹، ص ٤۱۱ـ٤۱۳).

از نیمه ۱۹۷۰ تا۱۹۹۰ میلادی، زمینه‌های ظهور موج سوم فمینیسم شکل گرفت که بیش از هر چیز، مرهون تحولات نظام سرمایه‌داری، طرح دیدگاه پست‌مدرن و عکس‌العمل‌های ناشی از تندروی و یک‌جانبه‌نگری موج دومی‌ها بود. فمینیسم‌های موج سوم، مخالف هرگونه شالوده‌گرایی(مبناگرایی) بودند. لازمه ردّ اندیشه‌ها و عقاید سنتی درباره جنسیت را پذیرش گونه‌های مختلف زنانه در میان زنان از نژادها، طبقه‌ها، ملیت‌ها و گرایش‌های مختلف جنسی می‌دانستند. این فمینیست‌ها، مروج دیدگاهی درباره آزادی شدند که در آن، به جای تک‌آرمانی، آرمان‌های متعدد درباره زنان آزاد شده وجود دارد. به نظر آنان، آزادی به‌منزله تنوع فرصت‌های موجود برای ارتباطات جنسی و نقش‌های ناظر به جنسیت است(لگنهاوسن، ۱۳۸۳، ص ۱۰٦؛ وینست، ۱۳۷۸، ص ۲٤۹ـ۲۵۲؛ هی وود، ۱۳۷۹، ص ٤۱٤).

آغاز الهیات فمینیستی

با گسترش اندیشه‌های فمینیستی، فمینیست‌های مسیحی نیز نسبت به برخورد تبعیض‌آمیز کلیسا نسبت به زنان، عکس‌العمل نشان دادند. در اوایل دهه ۱۹٦۰، فمینیست‌ها مسیحی از بین‌بردن تمایزات بین نقش‌های زن و مرد را در کلیسا آغاز کردند و در این راه، هویت خود را همچون مردان تعریف کردند. فمینیست‌های مسیحی انتصاب به مقام کشیشی را عملی متعالی از نظر روحی، استعداد، هوش و قابلیت انگاشتند. بنابراین، دستیابی به این مقام، کانون حمله آنان قرار گرفت. در این راه، به دنبال برابری در کلیسا بودند. *کاترین بلیس*، *ویلیام داگلاس*، *گرترود هاینزلمان* و امثال آنها، برای به دست آوردن این نقش برای زنان تلاش کردند. نقش‌های زن و مرد در کلیسا را به شکلی قابل لمس در همه ابعاد مورد بررسی قرار دادند(کاسیان، ۱۳۸۸، ج۳، ص۵۳ـ٦۸).

انتصاب زنان به مقام کشیشی، مستلزم توسعه یک الهیات جدید از تفسیرهای کتاب مقدس بود. *والری سیوینگ گلداشتاین*(Valerie Saiving Godsteion)، اولین گام را در این مسیر برداشت و الهیات فمینیستی با انتشار مقاله او به نام «موقعیت انسان ـ چشم‌اندازی زنانه» در سال ۱۹۶۰م، به طور رسمی پا به عرصه حیات گذاشت. او در این مقاله، تفسیرها و تعابیر تعلیمی کتاب مقدس را برای هریک از دو جنس متفاوت دانسته، معتقد بود که خداشناسی گذشته جهت‌گیری مردانه داشته و نمایانگر قشر زنان نبوده است و در نتیجه خود دچار انحراف شده است. وی چنین نتیجه می‌گیرد کرد که با حرکت به سوی جهت‌گیری زنانه، دانش الهیات نیازمند این است که مجدداً از خود تعریفی منطبق با دیدگاه‌های زنانه ارائه دهد.

اگر حقیقت داشته باشد که جامعه ما از سوی مردانگی به سوی زنانگی در حرکت است، بنابراین الهیات مسیحی باید برآوردهای خود از شرایط انسانی را مورد تجدیدنظر قرار دهد و مقوله گناه و رستگاری را مجدداً تعریف نماید؛ زیرا یک جامعه زنانه استعدادهای نهانی خاص خود را برای خیر و شر دارد. در این صورت، الهیاتی که تنها مبتنی بر تجربیات مردانه باشد، بی‌ربط به نظر می‌رسد(کاسیان، ۱۳۸۸، ج۳، ص ٦٦).

این مقاله ملاحظات دوباره مقولات گناه و وارستگی را برای بررسی «نفی خویشتن» توسط زنان لازم می‌شمرد. به نظر *والری سیوینگ*، این وضعیت در جوامعی به زنان القا می‌شود که تحقق کامل خویش توسط زنان، گناه یا وسوسه گناه تلقی می‌شود(لوذر، ۱۳۷۷، ص ۱۱۵ـ۱۱٦؛ ، ۱۹۹۸، ر.ک: ساکوکی، ۱۹۹۸، ج ۳). او در این مقاله، به دنبال پی‌ریزی دوباره از تعاریف الهیات سنتی از گناه، به‌عنوان مباهات یا ابراز وجود بود تا تمایل زنانه ویژه به عدم رشد(عقب‌افتادگی) یا انکار خود را دربر بگیرد. این مقاله، به خوبی توانست نشان دهد که چگونه هنجارهای مردانه و انسانیت غالباً در مطالعات مردمحور فرو ریخته می‌شوند(مورگان، ۱۳۹۱، ص ۳۹۲).

این مقاله شامل موضوعات اصلی الهیات فمینیستی در مسائل اولیه، همچون خصوصیت و موقعیت اجتماعی هر الهیات، در حاشیه بودن زنان در الهیات مردانه و ویژگی و موقعیت اجتماعی مردسالاری، به‌عنوان ملاک ارزش‌ها و تأثیر منفی این ارزش‌ها بر زنان بوده است(ساشوکی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۵).

هشت سال بعد (۱۹٦۸م)، اولین اثر اصلی الهیات فمینیستی، یعنی *کلیسا و جنس دوم* اثر *مری دیلی* منتشر شد. این کتاب، ساختار نظری فمینیستی در کلیسا را وارد مرحله جدید کرد. همان‌گونه که از عنوان کتاب برمی‌آید *کلیسا و جنس دوم*، تا حد زیادی بر روی کتاب *جنس دوم سیمون دوبوار* فمینیست مشهور مبتنی بود. *دالی* با انتقاداتی که از سوی *دوبوار* به کلیسا وارد می‌شد، موافق بود. اما برخلاف *دوبوار* مدعی بود که کلیسا می‌تواند از این وضعیت نجات یابد. وی ریشه مسئله تبعیض

جنسی را در دین می‌دانست. چند راه‌حل مبتنی بر الهیات، به منظور برابری زنان در کلیسا پیشنهاد نمود(کاسیان، ۱۳۸۲، ج۳، ص ۷۰ـ۷۱).

پنج سال بعد (۱۹۷۳م)، وی کتاب مهم دیگری به نام *فراتر از خدای پدر*(Beyond God the Father) را منتشر کرد. در دهه ۷۰ قرن بیستم میلادی، دو متاله محوری فمینیست، یعنی *روزماری ردفورد*(Rosemary Radford) و *لتی راسل*(Letty Russell) ظهور کردند. تأثیرات *دیلی*، *روتر* و *راسل* بر الهیات فمینیستی تا دهه ۹۰ قرن بیستم نیز ادامه پیدا کرد(ساکوکی، ۱۹۹۸، ص ٦۲۱). در همین دهه، مجله *کانسیلیوم*(Concilium) برای ترویج الهیات فمینیستی شروع به کار کرد. اولین کنفرانس در خصوص مباحث الهیات فمینیستی در امریکا تشکیل شد. شورای جهانی کلیساها، کنفرانسی در برلین برپا کرد که موضوع آن سکسیسم به معنای تبعیض بر اساس جنسیت بود(لگنهاوسن، ۱۳۸۳،ص ۱۰۷ـ۱۰۸؛ هاک، ۱۹۹۵، ص ٥٤).

در ادامه، دو تن از فمینیست‌های مهم به نام‌های *ربکا چاپ*(Rebecca Chopp) با اثر *قدرت سخن گفتن*(The Power to Speak) و *الیزابت جانسون*(Elizabeth Johnson) با اثر *او چه‌کسی است؟* (She Who is?) ظهور کردند(ساکوکی، ۱۹۹۵، ص ٦۲۲). هم‌اینک ما شاهد ظهور الهی‌دانان فمینیست و رشد و گسترش آثار آنها در این زمینه هستیم. از جمله مهم‌ترین آنها، می‌توان به *الیزابت شاسلر فیورنتزا*، *سالی مک‌فاگ*(Sallie McFaue)، *دافنه همپسون*(Daphne Hampson)، *اورسالا کینگ*(Ursula King)، *ربکا چاپ*، *الیزابت جانسون* اشاره کرد(لوذر، ۱۳۷۷، ص ۱۱٦ـ۱۲۵؛ ساشوکی، ۱۳۸۲، ص ۱۸٤ـ۱۸۷).

الهیات فمینیستی، همانند جنبش فمینیستی، سه مرحله را طی کرده است. در مرحله نخست، الهیات فمینیستی همانند جنبش فمینیستی درصدد تعریف خویشتن بود. متألهان فمینیستی، با آگاهی از تبعیض موجود یعنی مردسالاری، درصدد مبارزه با آن شدند و خواهان تساوی مرد و زن در کلیسا بودند. این متألهان، هیچ تفاوتی بین زن و مرد نمی‌دیدند. آنچه را از تمایزات مشاهده می‌شد، اثرات محیط و تحصیلات می‌دانستند. هدف این متألهان، دستیابی به مقام کشیشی در کلیسا همچون مردان بوده است(کاسیان، ۱۳۸۸، ج۳، ص٦٤ـ٦٥).

در مرحله دوم، متألهان فمینیست، همانند همتایان سکولار، درصدد تعریف از جهان برآمدند. فمینیست‌های سکولار، تبعیض نسبت به زنان (پدرسالاری و مردسالاری) را دارای منشأ بیولوژیک، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی می‌دانستند. برای فائق آمدن بر این مسئله، آنان خواهان راه‌حل‌های سیاسی و اجتماعی، که تمایزات بیولوژیکی را به حداقل برساند و ساختار اجتماعی را از هم بپاشاند، بودند تا بتوانند بر تقدیر سنتی زنان غلبه یابند (همان، ص ۷۹). نتیجه این فعالیت‌ها، منجر به این شد که

استانداردها و مرزهای دیگر، همه قراردادی و در هر زمان قابل تغییر تلقی شوند. در نتیجه، زنان حق دارند به هر شیوه‌ای که مناسب می‌دانند، خویشتن و جهان را تعریف کنند (همان). این تعریف جدید، حق تغییر ارزش‌ها و اصول اخلاقی را نیز در پی می‌داشت (همان، ص ۱۲۸).

متألهان فمینیست نیز در این مرحله، برای آشکار کردن دلایل پدرسالاری(تبعیض) در کلیسا برآمدند. برخی از آنها معتقد بودند که تصور غلط از خدا و کلام مقدس، منشأ پدرسالاری است(همان، ص ۷۹).

راه‌حلی که این متألهان برای برون‌رفت از این وضعیت ارائه می‌کردند، توسعه یک خداشناسی جامع برای آزادسازی زنان در کلیسا بود. متألهان با استناد به تجربیات خود، به‌عنوان معیاری برای خداشناسی و تفسیر کتاب مقدس، به تفسیر دنیای پیرامون خود پرداختند. از نظر آنان آزادی، هدف غایی تاریخ است. مهم‌ترین پیام کتاب مقدس، رهایی از ظلم و ستم است که نقطه اصلی آن رهایی از ظلم و ستم جنسیتی است (همان، ص ۸۰). این آزادی، که وعده تحقق آن در بهشت موعود داده شده است، با عدالت، صلح و آزادی در کره خاکی محقق‌شدنی است (همان، ص۱۰۲).

در مرحله سوم، متألهان فمینیست درصدد تعریف خدا برآمدند. مسئله مهم در این مرحله این بود که خداوند مذکر است، یا مؤنث؟ این مسئله، از آنجا ناشی می‌شد که مسیحیت نشأت‌گرفته از جوامع مردسالار بود و از جهان‌بینی مردسالارانه دفاع می‌کرد، استعارهای مورد استفاده در بیان دیدگاه‌ها به طور سنتی و از روی عادت، به شدت به سمت جنس مذکر تمایل داشت. براین‌اساس، «مذکر بودن خداوند»، یکی از بزرگ‌ترین مشکلات در راه آزادسازی زنان در کلیسا محسوب می‌گردید (همان، ص ۱۳۲ـ۱۳٤). متألهان فمینیست در این مرحله خواهان تغییر آنها بودند؛ ازآنجاکه سمبل‌های سنتی کلیسا خداوند را مذکر، پادشاه، آقا و قاضی معرفی می‌کردند، لازم است به روزرسانی شوند تا با آگاهی‌های فمینیستی مدرن مطابقت یابند. در نتیجه، باید علائم و سمبل‌های زبان‌شناختی کتاب مقدس، کلیسا و همچنین خداوند تغییر یابند (همان، ص۱۳٦ـ۱۳۷). در این زمینه، فمینیست‌ها ابتدا موضوع زبان جهان‌شمول را مطرح کردند و در ادامه، ادعای خود را گسترش داده و از تجربیات زنان به‌عنوان معیار برای روش‌های تفسیر کتاب مقدس استفاده کردند. در حقیقت، تجربه زنانه را هم عرض مرجعیت قرار دادند و دارای حجیت دانستند(همان، ص ۱٤۰).

در این مرحله، الهیات فمینیستی بر سری‌گرایی تأکید کرد که بر اساس آن، کمال درونی از طریق درک آگاهی جدید امکان‌پذیر است. در نتیجه، همهٔ تلاش فمینیست‌ها این بود که به هوشیاری و

انسانیت جدید دست یابند و خواستار ورود به قلمرو «خدا با ما» بودند. این را از طریق آزادسازی مظلومان و طلوع عصر جدید و فرارسیدن پادشاهی خداوند می‌خواستند(همان، ص ۱٤۷).

حاصل اینکه، الهیات فمینیستی در ابتدا با تأکید بر عناصر انتقادی شروع به فعالیت کرد، اما در ادامه، عناصری ساختاری و ایجابی نیز به آن افزوده شد. در نهایت، به شاخه‌های متنوعی چون الهیات زنانه و الهیات الهه‌ای و امثال آن تقسیم شده است(ساشوکی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۸).

ویژگی‌های الهیات فمینیستی

۱. انتقادی بودن

از ویژگی‌های اصلی الهیات فمینیستی، انتقادی بودن آن است. هنگامی که فمینیست‌ها به دو هزار سال تاریخ مسیحیت و حتی به دوران پیش از آن یعنی تاریخ قوم یهود، نظر می‌اندازند، چیزهایی متفاوت از آنچه تاکنون دیده‌اند، مشاهده می‌کنند. از نظر آنان، وجه مشخصه کل تاریخ سنت مسیحی–یهودی، نادیده گرفتن زنان و به انقیاد و تحت سیطره بودن آنان توسط مردان بوده است. بسیاری از فمینیست‌ها صرفاً مشاهده‌گر تاریخی از خشونت علیه زنان هستند که در آن، نه‌تنها تساوی آنان با مردان، بلکه انسانیت آنان نیز نفی شده است. قسمت‌هایی از عهد جدید، که زنان را از سخن گفتن در کلیسا بازمی‌دارد و در سلسله‌مراتب هستی‌شان، وجود زن را پس از مرد قرار می‌دهد، و برخی از آبای کلیسا، که زنان را «مردان ناقص» خوانده‌اند و آنها را به دلیل گناهان مردان سرزنش کرده‌اند، همگی مورد اعتراض فمینیست‌ها واقع شده‌اند(پرس، ۱۹۹۵، ص ۲۲۱ـ۲۲۲). آنها در لحظات «تاریخ مقدس» چیزی به نام تقدس مشاهده نمی‌کنند. هنگامی که زنان با این آگاهی فمینیستی به سنت مسیحی می‌نگرند، جهانی اجتماعی و نمادین در درون و برونشان فرو می‌ریزد. آنها در محیطی ظاهراً آشنا، خود را عمیقاً بیگانه می‌یابند.

رویکرد متألهان فمینیست در نقدی که بر سنت مسیحی ارائه می‌دهند، جنبه دیالکتیکی دارد؛ یعنی متضمن ابعاد مثبت و منفی است: بُعد منفی آن، شامل افشا و محکوم‌سازی مذکرمداری، مردسالاری و زن‌ستیزی است که از نظر آنان عمیقاً در تاروپود مسیحیت و فرهنگ غرب تنیده شده است. مقصود از «مذکرمداری»، جهان‌بینی‌ای است که در آن مردان صاحب هرگونه عزت، فضیلت و قدرت هستند. در مقابل، زنان موجوداتی کهتر، ناقص، کمتر از انسان و در رابطه با هنجار مرد بودن، بیگانه محسوب می‌شوند.

بُعد مثبت رویکرد انتقادی فمینیستی نسبت به سنت مسیحی، احیای خاطره گمشده زنان در این سنت است. مورخان فمینیستِ تاریخ کلیسا، تلاش کرده‌اند تا شرح زندگی زنان بزرگ ایمان را در سنت و تاریخ مسیحیت، از محاق فراموشی خارج کنند و آن را به وسیله‌ای برای غلبه بر نظام طبقاتی مردسالاری تبدیل سازند(گرانز، ۱۹۹۲، ص ۲۲۸ـ۲۲۹؛ سو مورگان، ۱۳۹۱، ص ۳۷۹ـ۳۸۰).

۲. تأکید بر موقعیت اجتماعی تفکر

الهیات فمینیستی بر مفروضات فرهنگی و اجتماعی تأکید دارد که بر هر اندیشه الهیاتی تأثیر دارد و به‌مثابه امور مطلق، وارد نظام الهیاتی می‌شوند. در پاسخ به چنین نظام‌های الهیاتی، هرمنوتیک سوءظن(برای توضیح Hermeneutics of Suspicion ر.ک: واعظی، ۱۳۸۸، ص ۳۵۸) فمینیستی، در جست‌وجوی معیارها و گرایش‌های پنهان موجود در متون دینی برمی‌آید(ساشوکی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۳ــ۱۸٤) و با آشکار کردن ساختارهای قدیمی اقتدار، اموری را روشنگر می‌داند که آشکارا جزء عناصر حاشیه‌ای و اصالتاً غیرحجیت‌دار سنت هستند.

الهیات فمینیستی، بر اساس همین ویژگی و با توجه به انتقادی که نسبت به سنت مسیحی در رابطه با مذکرمداری دارد، تأکید می‌کند که مذکرمداری از نظر اجتماعی در مردسالاری آشکار شده است. دامنهٔ این مردسالاری، فقط به اطاعت زنان از مردان خلاصه نمی‌شود، بلکه این امر شامل کل ساختار پدرسالارانه حاکم بر جامعه است؛ یعنی حاکمیت اشراف‌زادگان بر زیردستان، اربابان بر بردگان، پادشاهان بر رعایا و حکمرانان نژادپرست بر ملت‌های تحت استعمار. بنابراین، مردسالاری در همه شکل‌های سلطه ـ انقیاد و در همهٔ سلسله‌مراتب قدرت و استیلا دیده می‌شود. از دیدگاه متألهان فمینیست، سنت کلیسا نیز از تأثیر این فرهنگ مردسالارانه مصون نمانده است و باید بازنگری و پالایش شود(گرانز، ۱۹۹۲، ص ۲۲۸).

۳. تأکید بر تجربه زنان (جنسیت)

از نظر متألهان فمینیستی، مطالعات الهیاتی و دینی سنتی، مستقیماً تحت تأثیر هویت جنسیتی، یا جنسی مردمحور قرار دارد و به غلط آنچه را که تنها تجارب مردان است، عمومیت می‌دهد. بی‌شک روش‌شناسی مردمحور، گرفتار تبیینی تحریف شده از واقعیت دینی است؛ زیرا این روش نقصان‌های جدی‌ای را در مراحل اولیه مشاهده، گردآوردی و فهم داده‌ها به وجود می‌آورد. این امر به نوبه خود، نقص‌های اساسی را در سطح مدل‌سازی و نظریه‌پردازی به بار می‌آورد.

فمینیست‌ها برای اینکه تجارب خود را معتبر و اَشکالی دارای حجت از معرفت دینی نشان دهند و ماهیت جانبدارانه الگوهای نظری غالب را اصلاح کنند، خواستار جهت‌گیری مجدد بنیادین مطالعات دین از طریق گنجاندن «تجربه زنان» در تمامی جنبه‌های دینی و الهیاتی شدند(هاک، ۱۹۹۲، ص ۱۱۹؛ مورگان، ۱۳۹۱، ص ۳۹۲ـ۳۹۳).

تمامی متألهان فمینیست اتفاق‌نظر دارند که تجربه زنان، آن‌گونه که فمینیست‌ها تعریف می‌کنند، باید محور اندیشه‌پردازی الهیاتی باشد. الهیات باید سؤالات مطرح از سوی فرهنگ معاصر را، که برآمده از تجربه رشدیابنده و سؤال‌برانگیزی است که زنان در کلیسا با آنها روبه‌رو هستند، با پاسخ‌هایی که مکاشفه فراهم می‌آورد، پاسخ دهند و شکل این سؤال‌ها را نیز باید چارچوب فرهنگی معین کند. بنابراین، از نظر فمینیست‌ها، تجربه منحصر به فرد زنان به‌مثابه جنس دوم و نیمهِ تحت ستم انسانیت، باید در تدوین نظام الهیاتی نقش تعیین‌کننده داشته باشد.

در چند دهه اخیر، محور قرار گرفتن تجربه زنان، در همه شکل‌های تاریخی، معاصر و واقعیت مادی، ملموس و روزانه خود، به‌عنوان افق تفسیری ذاتی رویکرد فمینیستی عمل کرده است. تجربه زنان، به‌عنوان منبع اصلی معنا و یک اصل اولیه انتقادی، هم موضوع کاوش‌های دینی و هم روش تحقیق آن را متحول ساخته است(مورگان، ۱۳۹۱، ص ۳۹۳ــ۳۹٤). در این زمینه، فمینیست‌های افراطی معتقدند: سنت کتاب مقدس به نحو اجتناب‌ناپذیر، مردسالارانه است و صورت‌های دینی جدید را باید در بیرون از کلیسا جست‌وجو نمود. از دید آنان، نقطه شروع را باید تجربه‌های متمایز زنان همچون خواهر بودن، مادر بودن و بارداری و نیز تجربه‌هایی مانند شهود، عواطف، بدن و هماهنگی با طبیعت، که در یک فرهنگ مردسالارانه، تجربه‌های درجه دوم و نازل تلقی می‌شدند، قرار داد. در این زمینه، برخی فمینیست‌های افراطی، آیین‌های دینی جدیدی را برای زنان پدید آورده‌اند، دیگران از اسطوره‌های «الهه» و «مادر زمین» در فرهنگ‌های اولیه استفاده کرده‌اند تا نمادهای مؤنث را برای الوهیت فراهم سازند(باربور، ۱۳۹۲، ص ۳٤۹).

الهی‌دانان فمینیست، نه‌تنها در اشاره به انسان‌ها، بلکه در اشاره به خداوند نیز عمدتاً از بیانی که در آن جنسیت لحاظ شده، استفاده می‌کند(جیمز، ۱۳۸۲، ص ۸٤).

الهیات فمینیستی و آموزه‌های مسیحی

با توجه به ویژگی‌هایی که متألهان فمینیستی بر آن تأکید دارند، تغییر و تحول در آموزه‌های مسیحی، امری اجتناب‌ناپذیر است. آنان معتقدند که با در نظرگرفتن تاریخچه تأثیر ستمگرانه آموزه‌ها و نمادهای

مسیحی، بدون نفی اساسی و تعبیر و تفسیر مجدد آموزه‌ها، نمی‌توان آنها را مورد استفاده مجدد قرار داد. به همین دلیل، ما شاهد تغییر و تحول و تفسیرهای گوناگونی از آموزه‌های مسیحی از سوی الهی‌دانان فمینیست هستیم.

۱. کتاب مقدس

ازآنجاکه کتاب مقدس تنها (بر اساس دیدگاه پروتستان‌ها)، یا یکی از اصلی‌ترین (بر اساس دیدگاه کاتولیک‌ها و ارتدوکس‌ها) منابع الهیات مسیحی محسوب می‌شود، طبیعی است که الهی‌دانان فمینیست نسبت به آن حساسیت فراوان داشته باشند. متألهان فمینیست، بر این امر اتفاق‌نظر دارند که تنها کتاب مقدس را نمی‌توان معیار غایی حجیت برای الهیات در نظر گرفت؛ زیرا به این دلیل در کتاب مقدس می‌توان تأثیرات مردسالاری را مشاهده کرد که اولاً، این کتاب توسط مردان نوشته شده است. ثانیاً، اندیشه حاکم بر آن پدرسالارانه است. ثالثاً، دستبردها و تحریفاتی در طی قرون گذشته در محتوای آن به عمل آمده است. از جملهٔ آن، تغییر بعضی از اسماء و ضمائر مؤنث به اسماء و ضمائر مذکر، که خود حاکی از روح زن‌ستیزی حاکم بر رهبران کلیسایی دارد(کونگ، ۱۳۸٤ ص ٦٦).

به علاوه، از نظر این متألهان، مکاشفه الهی فرایند مستمر است، نمی‌توان آن را رخدادی صرفاً مربوط به گذشته دانست. این ماهیت مکاشفه، حتی اگر برخی رخدادهایی تاریخی همانند زندگی عیسی مسیح ﷺ را پارادایم مکاشفه بدانیم، باز به قدرت خود باقی است. از نظر آنان، اگر الهیات بخواهد برای زنان قابل پذیرش باشد و موجب رهایی مردان گردد، باید تجربه زنان را به‌منزله مکاشفه‌ای الهی بپذیرد و آن را تا حد خاستگاه اصلی و هنجار غایی الهیات مسیحی ارتقابخشد. آگاهی فمینیستی، باید مجرایی برای مکاشفه نخستین محسوب شود که سایر مکاشفه‌ها بر اساس آن ارزیابی شوند(گرانز، ۱۹۹۲، ص ۲۳۱).

۲. خدا

یکی از آموزه‌هایی که الهی‌دانان فمینیست بر بازنگری و دگرگونی مفهوم آن تأکید دارند، آموزه خداست. ایشان بر این باورند که آموزه خدا، به‌عنوان محوری‌ترین آموزه در الهیات مسیحی و مؤثرترین مسئله در تبعیض و نابرابری‌های است که در طول تاریخ مسیحیت بر زنان روا داشته شده است؛ زیرا پدرسالاری حاکم بر الهیات و کلیسای مسیحی، ریشه در آموزه خدا دارد. ایشان با نفی مذکر بودن خدا، که در الهیات مسیحی بر آن تأکید می‌شود، بنا نهادن مسیحیتی دارند که نظام‌های سلطه را مردود دانسته و خواهان ترویج و اشاعه بشریت کامل، برای زنان می‌باشند.

خداوند انسان‌ها(زن و مرد) را هم‌تراز آفریده است. ویژگی پدرسالارانه حاکم بر تفاسیر کتاب مقدس، نظر معتبر خداوند را منعکس نکرده است، بلکه بیشتر حاکی از این است که مردان در نوشتن کتاب مقدس دخیل بوده‌اند. دلیلی ندارد که خدا به‌عنوان پدر (مرد)، تصور شود؛ زیرا نص صریح کتاب مقدس بیانگر این است که همهٔ انسان‌ها به صورت خدا آفریده شده‌اند. تلقی خداوند به‌عنوان «پدر» موجب ایجاد تقویت مسیحیت مردانه گردیده است و عملاً زنان را از دستیابی به نوعی معنویت زنانه مبتنی بر احترام و عزت نفس محروم نموده است. در این زمینه، فمینیست‌ها درصدد برآمدند تا نمادهای موجود برای خدا را تعدیل و اصلاح کنند. ازاین‌رو، به دنبال مجموعه‌ای از تصاویر متکثر فراگیر مثل لفظ دوست بوده‌اند؛ تصاویری که تجارب هر دو جنس مؤنث و مذکر را بازتاب دهند(سو مورگان، ۱۳۹۱، ص ۳۹۵ـ۳۹٦؛ پرس، ۱۹۹۵، ص ۲۲۳ـ۲۲٤).

نباید رابطه انسان و خداوند به گونه‌ای باشد که در آن، برای خداوند جنبهٔ شیئت و عینیت در نظر گرفته شود. در آیین مسیحیت، زمانی که سخن از پدر و و روح‌القدس است، نه‌تنها به خداوند نسبت شیئیت و عینیت داده می‌شود، بلکه ویژگی مذکر به او داده می‌شود. باید تلقی انسان از خداوند به‌عنوان «تو» تغییر یابد. برای تحقق این امر، باید بت‌هایی که تجلی وجود را دربرگرفته‌اند، شکسته شوند، تا وجود مطلق خداوند تجلی یابد. براین‌اساس، برای شیئیت‌زدایی از خداوند، باید شکستن بت پدرسالاری به‌عنوان هدف اصلی جنبش زمانه تعریف شود. زنان باید برای دستیابی به رهایی، به هویتی از خود دست یابند که بر اساس «دیگری» تعریف نشده باشد.

در همین زمینه، متألهان فمینیست استفاده از واژه‌های و ضمایر مذکر برای خداوند را مورد اعتراض قرار دادند(مک گراث، ۱۳۸٤، ص ۲۲۲؛ جو ویور، ۱۳۸۱، ص ٤۱۰)، آنان مدعی هستند روشی که مؤمنان با آن دربارهٔ خدا سخن می‌گویند، شیوه‌ای را که در آن جنسیت در جامعه تصور و الگو قرار می‌گیرد، تحت تأثیر قرار می‌دهد. در متون و سنت‌های مسیحی، خدا وجود مطلقی است که جهان را خلق کرده و بر آن حکومت می‌کند. این چهرهٔ قدرتمند و متعالی، با خصوصیات دانایی مطلق، معمولاً با زبان مذکر بیان می‌شود و در جهان با کارهای «مردانه» نظیر پدری، پادشاهی، قضاوت و جنگاوری سروکار دارد. ارتباط بین قدرت الهی و اقتدار مذکر، در داستان‌های کتاب مقدس آمده است. مانند خلقت حوا از دنده چپ آدم، که زنان را ذاتاً پست‌تر از مردان و نیازمند به هدایت آنان نشان می‌دهد. حتی در جوامع بت‌پرست قدیم، خصوصیات الهی نظیر قدرت، عقل و استعداد حکمرانی، به مردان نسبت داده می‌شد. درحالی‌که خصوصیات انسانی نظیر ضعف، عاطفه و نیازمندی به راهنمایی از خصوصیات زنانه شمرده می‌شده است.

زبان خدای مذکر، با مطرح کردن وحدت بین مرد بودن و الوهیت، ساختارهایی را تأیید و اجـرا می‌کنـد کـه زنان را تحقیر می‌کند و علیه آنان تبعیض قائل می‌شوند. زبان منحصراً مـذکر خـدا نیـز درک ناشـدنی بـودن شخصیت خدا را به مفهومی واحد تنزل می‌دهد. ازاین‌رو، باید در شیوهٔ سخن گفتن دربـارهٔ خـدا تجدیـدنظر شود. هم زبان خدا و هم زبان کلیسا باید شمول بیشتری یابد و ارزش و اعتبار زنان را در خلقت بیشتر نشـان دهد. استفاده از تصویرها و سایر کنایه‌ها دربارهٔ خدا، نظیر حکمت الهی، مادر و محبوب، مـی‌توانـد بـه رواج مجدد راز بودن خدا کمک کند و آن را از قید و بندهای زبان انسانی برهاند. این امر، می‌تواند بنیانی بـرای اصلاح تبعیض‌آمیز اجتماعی باشد(جو ویور، ۱۳۸۱، ص ٤١٠ــ٤١١). در این زمینه، عده‌ای از فمینیست‌ها، خـدا را با عنوان ضمیر مؤنث «She» مورد خطاب قرار می‌دادند. بدین‌ترتیب، آنان درصدد نامگذاری مجـدد امـر قدسی برآمدند تا نه‌تنها نمادهای مردمحور را به چالش بکشند، بلکه مفاهیم مردسالارانه امر قدسـی را نیـز به طور اساسی دگرگون کنند. *سلی مک‌فاگ*، در کتـاب ***الگوهای خـدا: الهیـات بـرای عصـر بوم‌شـناختی، هسته‌ای***، خدای متعالی سلسله‌مراتبی، مردسالاری را رد می‌کند و به جای آن، خدایی حلولی را جـایگزین می‌کند که مشتاقانه درگیر بهزیستی تمام موجودات عالم است(سو مورگان، ۱۳۹۱، ص۳۹٦ـ۳۹۸).

خدای پدر، به نوعی استمرار ایدئولوژی پدرسالارانه از دنیـا بـه آخـرت محسـوب می‌شـود. آنـان همچنین به واژه «الهیات»، اعتراض داشته، آن را لفظی مذکر می‌دانند؛ زیرا ایـن واژه، مرکـب از دو واژه یونانی«خدای مذکر» و «کلمه» است. ازاین‌رو، الهیات، به معنای سخن گفتن دربارهٔ خدای مذکر اسـت. در مقابل فمینیست‌ها پیشنهاد کرده‌اند که به جای آن، واژه «Thealogy» که از «Thea» یعنی «الاهه» و بـه خدا مؤنث اطلاق می‌شود، به کار رود.

برخی از متألهان فمینیست، فراتر رفته و «ایده الوهیت» زنانه را مطرح کرده‌اند؛ یعنی زنان الوهیت را بر مبنای تصورات زنانه خویش درک کنند. از رویکردهای جدید که از سـوی فمینیسـت‌هـا در حـوزهٔ الهیات مطرح شده است، ایده زنانه شدن دین است. در این دیدگاه، خداوند بیش از اینکه به‌عنوان جبار و قهار دیده شود، به صورت مظهر عشق و مهربانی دیده می‌شود. در این دیدگاه، خداوند بـرای انسـان حکم مادر، دوست و معشوق دارد و موجودی دوست‌داشتنی و حامی آرامش‌بخش است.

۳. عیسی مسیح

یکی از بزرگ‌ترین مسائلی که الهیات فمینیست پس از مسئله خدا با آن روبه‌روست، مسئله مسـیح (خدای پسر) است. سؤالی که ذهن الهی‌دانان فمینیست را به خود مشـغول داشـته ایـن اسـت کـه

عیسی مسیح، به‌عنوان تجلی انسانی خداوند، چرا کالبد مردانه به خود گرفته است؟ آیـا ایـن امـری استعاری و سمبلیک است؟ یا واقعیتی انکارناپذیر است؟ اگر استعاری و سمبلیک است، چه هـدف و واقعیتی در ورای آن نهفته است؟ اگر واقعی است، چرا خداوند کالبد زنانه به خود نگرفته است؟ آیا این نشان از ضعف و نقص زن دارد؟ سؤالاتی از این دسـت، الاهی‌دانـان را بـه خـود مشـغول داشته است. این سؤالات به صورت کلی، می‌توان در سه حیطه جنسیت مسیح، ایده مسیح در مورد زنان و رستاخیز او دسته‌بندی کرد.

اولین مسئله‌ای که در ارتباط با مسیح، ذهن فمینیست‌ها را به خود مشغول کرده است، مسئله جنسـیت مسیح است. مسیح خداست یا پیامبر؟ اگر خداست، چگونه جنسیت بر او، که یک امـر فراطبیعـی اسـت، قابل اطلاق است؟ اگر او تجلی خداوند است، چرا خداوند در جسم مذکر و مردانه حلـول کـرده اسـت؟ این قبیل سؤالات مهم‌ترین سؤالات در زمینهٔ جنسیت مسیح برای الهی‌دانان مسیحی است.

در الهیات فمینیستی، پذیرش مسیح با کالبدی مردانه و مذکر برای تجسد و حلول خداونـد، امـری دشوار و محال است؛ زیرا مسیح به‌عنوان شخص دوم تثلیث، اعتقاد مردسالاری و حاکمیت مـردان بـر زنان را تقویت می‌کند و موجب تقدس ذاتی مردان می‌گردد. از سوی دیگر، مسیح یک مرد کامل است. یک انسان کمال یافته، انسانی بدون عیب که نیروی اصلی رهایی‌بخش انسـانیت اسـت. چنـین فـردی، نمی‌تواند زن باشد؛ چراکه زن به دلیل فقدان معصومیت و نیروی جسمی، از ظرافت‌های روحی انـدکی برخوردار، پس نمی‌تواند تصور خداوند را نشان دهند(رادفورد روتر، ۱۹۹۳، ص ۹٦ـ۹۷).

برخی نیز معتقدند: حتی اگر در مورد مسیح گفته شود که مسئله مذکر و مؤنث بودن وجود ندارد، بـاز هـم تصویر مسیح تصویری مذکر است(آن لوذر، ۱۳۷۷، ص ۱۲٦). برهمین‌اساس، تصویر مسیح مذکر به‌عنوان خدا، کـه دارای الوهیت است، نفی شده و تقدس الهی در مورد مسیح انکار و تکذیب می‌شود(هاک، ۱۹۹۵، ص ۱٦۲ـ۱٦۳).

اما جنبه انسانی مسیح از سوی فمینیست‌ها مورد تأییـد قـرار گرفتـه اسـت. نویسـندگان فمینیسـت معتقدند که مرد بودن مسیح، جنبه‌ای اتفاقی از هویت اوست؛ همان‌گونه که یهـودی بـودن عیسـی، یـا زبانی که با آن صحبت می‌کرد، یا کاری که انجام می‌داده است، جنبه اتفاقی هویت اوسـت. ایـن امـور، جنبه‌هایی اتفاقی از واقعیت تاریخی اوست، نه جنبهٔ ضروری از هویت او. ازاین‌رو، این امور نمی‌توانـد اساس سلطه مردان بر زنان باشد. همان‌گونه که نمی‌تواند بیانگر سلطه یهودیـان بـر غیریهودیـان باشـد (همان، ص ۲۲٤). عیسی مسیح، نمونهٔ اعلای انسانیت حقیقی است؛ یعنی نمونـهٔ اعـلای انسـانیتی کـه از شرارت الگوهای فکری و رفتاری مردسالارانه رهایی یافته است(گرانز، ۱۹۹۲، ص ۲۳۳).

عمده‌ترین حوزهٔ فعالیت فمینیستی در احیای تاریخی ارزش زنان، حول محور عیسی مسیح، رفتار و گفتار او شکل گرفته است. آنان بر این باورند که مسیح و یک نسل پس از او هم در تعالیم‌شان، در نظام حقوقی، و حتی در معیارهای اساسی و بنیادین فرهنگی، به زنان توجه داشته، آنان را واجد هویت جامعه انسانی مشترک می‌دانند. عیسی، تعلیم عدالت و صلح برای همه می‌داد. برهمین‌اساس، او زنان را در جمع طرف‌دارانش و دوستانش پذیرفت و زنان جزو اولین شاهدان او بودند(پرس، ۱۹۹۵، ص ۲۲۵). آنان در این رابطه، به رفتار متفاوت عیسی با زنانی که با او در ارتباط بوده‌اند، این سؤال را طرح می‌کنند که چطور عیسی با آنان به‌عنوان انسان رفتار می‌کرد(جو ویور، ۱۳۸۱، ص ٤٠٩). در مرگ عیسی هم زنان دارای جایگاه مناسبی هستند؛ زیرا اولین شاهدان رستاخیز مسیح و ظهور روح‌القدس نیز بر زنان و مردان یکسان بوده است(پرس، ۱۹۹۵، ص ۲۲۵). آنان معتقدند: حتی پس از مرگ مسیح هم، زنان جایگاه برجسته‌ای در هدایت و حتی رستگاری داشته‌اند و انجام غسل تعمید، که شامل مرد و زن می‌شده است، مراسمی برای ورود و عضویت در جامعه کلیسا بوده است. بنابراین، زنان اعضای کاملی در جامعه محسوب می‌شدند و دارای وظایف و حقوق برابر با مردان بوده‌اند.

فمینیست‌ها در رابطه با رستاخیز مسیح، مسائل مختلفی مطرح می‌کنند. رستاخیز در الهیات مسیحی، با مسئلهٔ نجات و رستگاری در دنیای دیگر (معاد) پیوند دارد. رستگاری در الهیات مسیحی، به معنای تغییر حالت و موقعیت در پیشگاه خداوند، بر اثر به صلیب رفتن عیسی و رستاخیز دوباره اوست. اما فمینیست‌ها از رستگاری احتراز دارند و به جای آن، بر «آزادی‌بخشی» تأکید می‌کنند. «آزادی» به معنای تغییر سیستم اجتماعی- نمادین فرهنگ انسان از انحصارات مردسالارانه، به جوامع در سعادت و رفاه کامل نوین می‌باشد(ساکوکی، ۱۹۹۸، ٦٢٣).

براین‌اساس، آزادی‌بخشی هم هدف و هم مسیر زندگی مسیحی است. در نتیجه، آنان سعادت را در همین جهان پی می‌گیرند(ساشوکی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۱ـ۱۹۲).

متألهان فمینیست، همگام با الهیات مسیحی از پایان جهان سخن به میان می‌آورند؛ اما پایانی که بیشتر به واسطه زوال بشر رخ می‌دهد تا حکم الهی. از دیدگاه فمینیست‌ها، مراد از «آخرالزمان» که با معاد همراه است، در واقعه فاجعه‌ای طبیعی است که در اثر جنگل‌زدایی، کاهش لایه اُزن، آلودگی هوا، خاک، آب و انقراض سریع انواع و گونه‌های موجودات رخ خواهد داد. برهمین‌اساس، فمینیست‌ها با تغییر و جایگزینی اکولوژی و محیط‌شناسی، به جای معادشناسی، دیدگاه معادشناسی مبنی بر لزوم چشم‌پوشی از دنیا، به نفع جهان آخرت را رد کرده، و در مقابل،

بر تعامل و ترابط بین افراد و اجتماع برای تحقق بخشیدن جوامع سالم و مرفه مسئولیت‌پذیر، عادل و با ثبات تأکید می‌کنند(ساکوکی، ۱۹۹۸، ص ٦٢٤).

٤. گناه نخستین

مسئلهٔ گناه نخستین، یکی دیگر از مسائل مهم و تأثیرگذار در جنبش فمینیستی محسوب می‌شود که موجب اعتراض فمینیست‌ها شده است. در الهیات مسیحی بر اساس کتاب مقدس، عامل اصلی گناه نخستین انسان (آدم)، که موجب هبوط انسان از عالم بالا به عالم ماده شده، زن (حوا) است. زن توسط مار اغوا شد و مرد (آدم) توسط زن (حوا) اغوا شد. در نتیجه، آن دو به زمین سقوط کردند. بنابراین، در کتاب مقدس زن اغواگر مرد و موجب دور شدن او از بهشت عدن و سختی‌های اوست. علاوه بر این، حوا به علت این اغواگری دچار مجازات‌های سنگینی چون درد زایمان، اشتیاق به همسر و حکمرانی مرد بر زن شده است(پیدایش ۳: ۱ـ۲٤).

آموزه گناه با این ریشه‌های الهیاتی، یکی از اصلی‌ترین محورهای اعتراض فمینیست‌ها واقع شده است. آنها آیات در این زمینه را نفی کرده، آن را افسانه‌هایی می‌دانند که توسط مردان برای آنکه زنان را عامل شرّ معرفی کنند، بیان شده است. آنان معتقدند: این آیات از اساسی‌ترین منابع تقویت و تأکید حاکمیت مرد بر زن بوده است. الهی‌دانان فمینیست برداشت سنتی از گناه نخستین را موجب به غارت رفتن توان و انرژی زنان و تعدی و آزار نظام‌مند مردان به آنان، به اضافه انداختن گناه این تعدی به دوش خود زنان می‌دانند(ساشوکی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۵). این متألهان، با تمسک به بخش‌هایی از کتاب مقدس همچون «**پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خود آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید**»(پیدایش ۱: ۲۷)، ادعا می‌کنند که این آیات، خلقت زن را پس از مرد می‌داند و به نابرابری زن و مرد هیچ اشاره‌ای ندارد. اختلافات جنسی نیز مدنظر خداوند نبوده، بلکه مرد و زن، هر دو به صورت خدا آفریده شده‌اند. براین‌اساس، آنها به برابری انسان‌ها در خلقت معتقدند و این آیات را دلیلی بر حقانیت دین مسیح و دلیلی برای تعالیم اولیه مسیح در این زمینه می‌دانند. آیاتی که دلالت به وابسته بودن خلقت زن (حوا) به مرد (آدم) دارد و یا در مورد آیاتی که هبوط انسان را به علت اشتباه زن می‌دانند، و امثال آن را، دارای زبانی سمبلیک و استعاری هستند که باید این آیات را در کنار آیات نخست، که دلالت بر برابری دارند، قرار داد و آنها را درک کرد.

این گروه از متألهان همچنین به آیات ۲٦ـ۲۸ باب سوم نامه *پولس*، به غلاطیان تمسک می‌کنند که

در آن، زنان با مردان تفاوتی ندارند و هر دو در مسیح یکی می‌باشند. بر اساس این آیات، حاکمیت مرد و هر نوع حاکمیت مردانه، خطا و گناه محسوب می‌شود. دیگر به حوا نباید به چشم یک گناه و شرّ نگاه کرد. همچنین تولد کودک و مادری، وظیفه‌ای است که خلقت بر عهده آن نهاده است. این مسئله هرگز مجازاتی الهی برای زن محسوب نمی‌شود. از نظر آنها گناه نخستین، موجب قطع رابطه با خدا، با دیگران و با طبیعت و با خود زندگی گردید و «نجات» نیز به معنای بازآفرینی این ارتباطات از هم گسسته است(پرس، ۱۹۹۵، ص ۲۲٤ـ۲۲۵).

الهی‌دانان فمینیست، با تمسک به رفتار و گفتار عیسی مسیح، بر این باورند که عیسی مسیح جامعه متفاوتی را نسبت به فرهنگ پدرسالاری یهودی تشکیل داده است. این جامعه، بیشتر مساوات‌طلبانه و کمتر از فرهنگ یهودی زمانه خود، دارای سلسله‌مراتبی بوده است. مسیح اگرچه مستقیماً پدرسالاری یهودی را به چالش نکشید، اما در کل بر مبانی برابری زن و مرد تأکید فراوان داشته است. عیسی زنان را به شاگردی فرامی‌خواند و ظاهراً فهم خاصی از زندگی آنان داشت و با اعتبار و ارزش فوق‌العاده‌ای با آنان رفتار می‌کرد و در اولین رستاخیزش بر زنان ظاهر شد(جو ویور، ۱۳۸۱، ص ٤۰۹).

۵. کلیسا

کلیسا، یکی دیگر از آموزه‌هایی است که متألهان فمینیست خواهان بازخوانی آن و تغییراتی در آن هستند. فمینیست‌هایی چون *الیزابت شوسلر فیورنزا* مدعی هستند از زمانی که نظام سلسله‌مراتبی کلیسا رشد کرد، سوگیری و تبعیض بر علیه زنان نهادینه شد و به بحث‌های بعدی ناظر به الهیات تسری یافت(لگنهاوسن، ۱۳۸۳، ص ۱۰۸).

از دیگر مسائل برجسته‌ای که فمینیست‌ها دنبال می‌کنند، مسئله انتصاب زنان به مقامات روحانی است که چالشی مستمر در کلیسا به راه انداخته است. انکار مقام روحانی زنان، توسط اصحاب کلیسا بر این اندیشه استوار است که کشیش تجسم مسیح است. بنابراین، باید به لحاظ جسمی شبیه او باشد. آنها در این زمینه تمسک به «سنت» می‌کنند(جو ویور، ۱۳۸۱، ص ٤۱۱). ازاین‌رو، فمینیست‌ها پرسش‌هایی درباره اعتبار سنت و روش‌هایی که سنت برای تقویت ساختارهای قدرت کلیسا به کاربرد، مطرح کرده‌اند. بنابراین، این مسئله چالش‌هایی را درباره مرجعیت و اعتبار کتاب مقدس، نقش سنت، پذیرش رهبری کلیسا و نیاز به نگرش‌های جدید نسبت به زنان به وجود آورد(همان، ص ٤۱۲).

آنان در بیان نقش کلیسای مسیحی در تقویت و مشروعیت‌بخشی به نظام پدرسالاری، کلیسا را

مسئول غصب تمامی حقوق فردی و اجتماعی زنان، به نفع مردان معرفی کرده، که فرصت‌های آموزش، تحصیل و قضاوت را از آنان سلب کرده است.

نقد و بررسی

نقد و بررسی دقیق اندیشه‌های الهیات فمینیستی، در هریک از بخش‌های آن، مجالی گسترده می‌طلبد که در حوصله این نوشتار نیست. اما در یک نگاه کلی و اجمالی، می‌توان آن را از جهات گوناگون در بوته نقد قرار داد. پیش از بیان این نکات کلی، لازم است به چند نکته اشاره شود:

الف. آنچه به‌عنوان نقد بیان می‌شود، به معنای توجیح یا نادیده گرفتن ظلم و ستم و اجحافی نیست که از سوی کلیسا نسبت به زنان در طول تاریخ روا شده است.

ب. برخی مسائل، کلی و فرادینی است که نسبت به اندیشه‌های فمینیستی مطرح است. در نتیجه، صحت یا سقم درون‌دینی الهیات فمینیستی، سخن دیگری است که مربوط به اندیشمندان و متألهان مسیحی است که باید صحت و یا عدم صحت آن را بیان کنند. در نتیجه، ما درصدد نقد و بررسی درون‌دینی این مباحث نخواهیم بود.

ملاحظاتی که درمورد الهیات فمینیستی مطرح است به قرار ذیل می‌باشد.

۱. مبانی غیرقابل پذیرش

یکی از انتقادات جدی به الهیات فمینیستی، ابتناء آن بر مبانی نادرست چون اومانیسم، نسبیت‌گرایی، فردگرایی و در نهایت لیبرالیسم است. هریک از این اصول، دچار اشکالات متعددی است که در بسیاری از نوشته‌ها به آنها پرداخته شده است(ر.ک: جیمز، ۱۳۸۲، ص ۱۸۱ـ۲۱۸؛ زیبایی نژاد، سبحانی، ۱۳۸۸، ص ۳٦-۵۱؛ عشاقی اصفهانی، ۱۳۸٤، ص ۹۳-۱۳۹؛ مک اینتایر و والز، ۱۳۸۵؛ ساندل، ۱۳۷٤).

۲. پیامدهای غیرقابل پذیرش

الهیات فمینیستی، همچون جنبش فمینیستی، دارای آرمان تساوی‌خواهانه است؛ یعنی جامعه مطلوب از نگاه آنان، جامعه‌ای است که تفاوت نقش‌ها و کارکردها جای خود را به تساوی در همه زمینه‌ها بدهد. ایشان تفاوت طبیعی میان انسان‌ها را که زمینه تفاوت عملکرد در محیط اجتماعی است، نادیده می‌گیرند و با ادعای تساوی‌طلبی، بیشترین لطمه را به جامعه، به‌ویژه خود زنان وارد آوردند. شعار تساوی، زنان را از محیط خانه به اجتماع می‌کشاند و آنان را در موقعیت به ظاهر

برابر، در محیط کار و دانش قرار می‌دهد. اما این مسئله تا چه حد منافع زنان را در پی داشته است؟ به گفته *نیکلاس دیدیویدسن*، پیش از این، گاه با زن به‌عنوان کالای جنسی رفتار می‌شد، اما امروزه زن اساساً اعتبار جنسیت خود را از دست داده است. اگر پیش از این، عامل اصلی بی‌ارزش نمودن زنان، مردان بوده‌اند، امروزه خود زن‌ها عامل این قبیل امور هستند. اگر دشمن قدیمی، اصالت مسائل جنسی بود، دشمن امروز زنان اصالت عدم جنسیت و برابری زن و مرد است. از سوی دیگر، با افزایش نیروهای کار و فشار روحی رقابت با مردان، میزان سرطان و بیماری‌های قلبی در زنان افزایش یافته است(زیبایی‌نژاد، سبحانی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۶ـ۱۲۷).

فمینیسم به طور غیرقابل باوری، مشکلاتی که درصدد حل آنها برآمده بود صدچندان کرده است. فمینیسم، به جای رشد یک خودشناسی سالم برای زنان و یا همکاری در ایجاد هماهنگی بیشتر بین جنس زن و مرد، نزاع جنسی و تخریب عمیق اخلاق و خانواده را افزایش داده است. به‌تبع آن، مجموعه‌ای از روابط با وظایف غیرمرتبط و زندگی ازهم‌پاشیده را باقی گذاشته است. پیروان فرهنگ فمینیستی، دیگر نمی‌دانند مرد بودن و یا زن بودن، یعنی چه و چگونه می‌توان زندگی مفید داشت(ر.ک: رودگر، ۱۳۸۸، ص۲۲۸ـ۲۳۱).

۳. تهافت در ادعا

تأکید برخی الهی‌دانان فمینیست بر صفات زنانه و محور قرار دان آن در الهیات و حتی به کارگیری آن در قبال طبیعت اولاً، خود التزام به این مطلب است که زن و مرد در طبیعت خویش، صفاتی منحصر به فرد دارند. این همان مطلبی است که عموم فمینیست‌ها معمولاً از پذیرش آن طفره می‌روند. ثانیاً، با توجه به نفی برخی روحیات زنانه، از جمله اطاعت و هماهنگی با مرد توسط فمینیست‌ها، چگونه می‌توان گفت: کدام‌یک از رفتارهای زنانه، ویژگی‌های منفی به حساب می‌آیند؟ به عبارت دیگر، این پرسش مطرح می‌شود که اگر ما بپذیریم که ویژگی‌های زنانه و مردانه، هر دو تحت تأثیر نظام پدرسالاری پرورش یافته‌اند، به چه دلیل باید گفت: یکی از این دو نوع ویژگی، ارزشمند است؟

٤. تأکید غیرقابل پذیرش بر موقعیت در فهم انسانی

تأکید بیش از حد بر تأثیر وضعیت اجتماعی و سیاسی، در فهم و اذعان به عدم امکان برون‌رفت از این وضعیت، قابل پذیرش نیست. اگرچه تأثیرگذاری محیط اجتماعی بر تلقی‌ها و برداشت‌ها قابل انکار نیست، اما مطلق‌نگاری این امر، سخن درستی نیست و منجر به نسبیت در معرفت می‌گردد که امری باطل است.

۵. شکل‌گیری زیر سایه معیارهای جهان مدرن

به‌طورکلی، جریان فمینیستی از جمله الهیات فمینیست در غرب، تحت تأثیر اصول و معیارهای مدرن و جهان مدرن شکل گرفته است؛ یعنی تحت تأثیر وضعیت اجتماعی و سیاسی، که جهان مدرن را شکل می‌دهند، قرار دارند. به عبارت دیگر، اگر وضعیت جهان غرب در دو سه قرن اخیر، به صورتی دیگر رقم می‌خورد اولاً، معلوم نبود جریان فمینیستی شکل می‌گرفت، تا ما در ادامه شاهد شکل‌گیری الهیات فمینیستی باشیم. ثانیاً، معلوم نبود که اصول و معیارهای حاکم بر اندیشه‌های فمینیستی، همان اصولی باشد که در الهیات فمینیستی مطرح است. با این حال، جریان فمینیستی، از جمله الهیات فمینیستی، همان چیزی را که با آن به مبارزه برخاسته بود و نفی آن می‌کرد، به صورتی دیگر پذیرفته است.

٦. تأثیرپذیری از اندیشه‌های مارکسیستی و امثال آن

چنان‌که بیان شد، الهیات فمینیستی به شدت تحت تأثیر جنبش فمینیستی است. این تأثیرپذیری در هدف‌گذاری الهیات فمینیستی و حتی اولویت‌های آن، کاملاً مشهود است. درحالی‌که جنبش فمینیستی، خود متأثر از مارکسیسم و امثال آن است. به همین دلیل، ما شاهد نمودهایی از افکار مارکسیستی در خواسته‌ها و آرزوها و راهکارهای پیشنهادی الهیات فمینیستی هستیم. پی‌گیری تساوی مرد و زن، مسئله آخرت‌شناسی فمینیستی، نمونه‌هایی از این موارد است. روشن است که اندیشه‌های مارکسیستی از جهات گوناگون دچار نقدهای اساسی است.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه بیان شد، روشن شد که الهیات فمینیستی در زمینه محرومیت‌زدایی از حوزه زنان غربی در الهیات مسیحی غربی شکل‌گرفته است و خواهان برقراری برابری و تساوی در کلیسا و الهیات نسبت به زنان بوده است. اما به علت تأثیرپذیری شدید آن از جنبش‌های فمینیستی سکولار و معیارهای پذیرفته‌شده عصر جدید، الهیات فمینیستی به عرصه‌هایی کشیده شد و نظراتی در آن ارائه شد که به نظر می‌رسد، پیش‌گامان اولیه الهیات فمینیستی چنین تصوری از الهیات فمینیستی نداشته‌اند. یا حتی راضی به آن نبوده‌اند. افزون بر اینکه، به علت نقدهای متعدد وارده بر الهیات فمینیستی، ایده‌های ارائه‌شده توسط این مکتب قابل پذیرش و الگوبرداری نیست.

منابع

آلیستر مک گراث۱۳۸٤، ***درسنامه الهیات مسیحی***، ترجمه بهروز حدادی، قم، ادیان و مذاهب.

باربور، ایان، ۱۳۹۲، ***دین و علم***، ترجمه پیروز فطورچی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.

جوویور، مری، ۱۳۸۱، ***درآمدی بر مسیحیت***، ترجمه حسن قنبری، قم، ادیان و مذاهب.

جیمز، سوزان، ۱۳۸۲، ***فمینیسم***، ترجمه عباس یزدانی، در فمینیسم و دانشهای فمینیستی، قم، دفترمطالعات و تحقیقات زنان.

رودگر، نرجس، ۱۳۸۸، *فمینیسم*، تاریخچه، نظریات، گرایشها، نقدها، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.

رویتر، رزماری رادفورد، ۱۳۸۲، «زن در مسیحیت»، ترجمه سیدحسین عظیمی دخت، ***هفت آسمان***، ش ۱۸.

ریترز، جورج، ۱۳۷٤، *نظریه جامعه شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، چ دوم، تهران، انتشارات علمی.

زیبایی نژاد، محمدرضا و محمد تقی سبحانی، ۱۳۸۸، ***درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام***، چ دهم، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.

ساشوکی، مارجوری، ۱۳۸۲، ***الهیات فمینیستی***، ترجمه بهرروز جندقی، در فمینیسم و دانشهای فمینیستی، قم، دفترمطالعات و تحقیقات زنان.

ساندل، مایکل، ۱۳۷٤، ***لیبرالیسم، و منتقدان آن***، ترجمه احمد تدین، تهران، علمی و فرهنگی.

سندل، مک اینتایر، تیلور و والز، ۱۳۸۵، ***جامعه‌گرایان و نقد لیبرالیسم، گزیده اندیشه‌ها***، ترجمه گروهی از مترجمان، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

عشاقی اصفهانی، حسین، ۱۳۸٤، *نانمایی، شکاکیت و نسبیت‌گرایی*، قم، انتشارات اسلامی.

فریدمن، جین، ۱۳۸۱، *فمینیسم*، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران، آشتیان.

کاسیان، ماری، ۱۳۸۸، ***خطای فمینیسم، تأثیر افراطی فمینیسم بر کلیسا و فرهنگ***، ترجمه بابک تیموریان در فمینیسم، شکست افسانه آزادی زنان، تهران، معاونت فرهنگی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.

کونگ، هانس، ۱۳۸٤، ***تاریخ کلیسای کاتولیک***، ترجمه حسن قنبری، قم، ادیان و مذاهب.

لگنهاوسن، محمد، ۱۳۸۳، ***سیاحت اندیشه در سپهر دین***، ترجمه گروهی از مترجمان، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی﵀

لوذر، آن، ۱۳۷۷، ***الهیات فمنیستیک، در دین، اینجا اکنون***، ترجمه مجید محمدی، تهران، قطره.

منسبریج، جین و سوزان مولر اوکین، ۱۳۸۷، ***فمینیسم جنبشی سیاسی در دوجستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم***، ترجمه نیلوفر مهدیان، تهران، نی.

مورگان، سو، ۱۳۹۱، ***رویکردهای فمینیستی***، در *راهنمای دین پژوهی، آشنایی با ده رویکرد در مطالعه ادیان*، ویراسته رابرت سگال، ترجمه محسن زندی و محمد حقانی فضل، قم، ادیان و مذاهب.

واعظی، احمد، ۱۳۸۸، ***درآمدی بر هرمنوتیک***، تهران، مرکز نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

وینست، اندرو، ۱۳۷۸، ***ایدئولوژهای مدرن سیاسی***، ترجمه مرتضی ثابت، تهران، ققنوس.

هی وود، اندرو، ۱۳۷۹، ***درآمدی بر ایدئولوژهای سیاسی***، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، وزارت امورخارجه.

Granz, Stanley J & Olson, Roger E, ۱۹۹۲, ***Twentieth- Century Theology: Cod and the World in Transitional Age***, IVP.

Hauke, Manfred, ۱۹۹۵, ***God or Goddess? Feminist Theology: What is it? Where Does it Lead***? Translated by David Kipp, Ignatius, Sanfrancisco.

Suchocki, Marjorie, ۱۹۹۸, ***Feminist Theology, in Routledge Encyclopedia of Philosophy, Routledge***, London & New York.

Press, Paulist, ۱۹۹۵, ***Feminist Theology, in The Blackwell Encyclopedia of Modern Christian Thought***, Edited by Alister E. McGrath, Blackwell, Cambridge.

Radford Ruether, Rosemary, ۱۹۹۳, ***Sexism and God-Talk***, Beacon, Boston.